

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال یازدهم، شماره بیست و دوم، پاییز ۱۳۹۱

اسم‌ها و صفت‌های بسیط و مشتق در «مینوی خرد»*

محمد مُطَلَبی

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

فاطمه شیبانی فرد

کارشناس ارشد فرهنگ و زبانهای باستانی

چکیده

«دادستان مینوی خرد» یکی از متن‌های فارسی میانه زردشتی است. موضوع آن، پرسش‌های شخصیتی تخیلی به نام «دانا» از شخصیت تخیلی دیگری به نام «مینوی خرد» یا روح خرد، و پاسخ‌های اوست. این متن، به سبب در برداشتن اندرز و حکم، یکی از اندرزنامه‌های پهلوی به شمار می‌رود. علاوه بر این، مطالب اساطیری و گیهان‌شناختی فراوانی نیز در آن دیده می‌شود. تألیف آن را به دوره ساسانیان و احتمالاً زمان خسرو انوشیروان نسبت داده‌اند. از نظر مطالعات زبانی بویژه موضوع واژه‌سازی، در زبانهای ایرانی میانه نیز این متن حائز اهمیت است.

در فارسی میانه، واژه از نظر ساخت اشتقاقی بر چهار نوع است: بسیط (ساده)، مشتق، مرکب و عبارت. هر یک از این انواع، خود دارای گونه‌های مختلف است که به روش‌های مختلف ساخته می‌شود؛ به‌ویژه واژه‌های مشتق، براساس پیشوندها و پسوندهای مختلف، و واژه‌های مرکب، براساس نوع دستوری هر یک از دو جزء ترکیب، تنوع و گوناگونی بسیاری دارند. در این پژوهش که بررسی واژه‌سازی در این متن است تنها اسم‌ها و صفت‌های بسیط و مشتق از نظر ساخت اشتقاقی مورد نظر بوده‌اند؛ واژه‌های بسیط بر اساس منشأ، به سه دسته و واژه‌های مشتق بر اساس

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۲/۷/۱۶

motallebi51@yahoo.com

fsheibani91@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۱/۲۸

نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

۲ / اسم‌ها و صفت‌های بسیط و مشتق در...

نوع وند اشتقاقی به دو دسته تقسیم‌بندی شده‌اند. در هر یک از تقسیمات، شیوه‌ها و الگوهای مختلف ساخت واژه استخراج و با ذکر نمونه‌هایی ارائه شده‌است. در پایان، ویژگی‌های خاص این متن شامل الگوهای کمیاب و خاص، و وندهای کم بسامد و نازایا جمع‌بندی و ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی

مینوی خرد، فارسی میانه زردشتی، ساخت اشتقاقی واژه، اسم و صفت، بسیط، مشتق، وندهای اشتقاقی.

۱- مقدمه

۱-۱- مینوی خرد

دادستان مینوی خرد یا مجموعه آراء و احکام روح خرد، یکی از متن‌های فارسی میانه زردشتی (پهلوی) است. موضوع آن پرسش‌های **دانا** (در متن: *dānāg*) از **مینوی خرد** (در متن: *mēnōg ī xrad*) و پاسخ‌های اوست. این ۶۲ پرسش و پاسخ و یک مقدمه، این متن را تشکیل می‌دهد.

در مقدمه متن آمده است که دانا - که شخصیتی خیالی است - به سودای کشف حقیقت، به سیر آفاق و انفس می‌پردازد، ادیان و کیش‌های مختلف را بررسی می‌کند و هیچ یک را نمی‌پسندد. با راهنمایی پیشوایان دینی، خرد را برمی‌گزیند. به مینوی خرد یا روح عقل، نماز و پرستش بیشتر می‌کند و سرانجام مینوی خرد خود را به صورت مادی به او می‌نمایاند. دانا پرسش‌های خود را از او پرسیده و جواب می‌گیرد. در خلال این پرسش و پاسخ‌ها، اندرزها و حکم اخلاقی و بسیاری از مطالب اساطیری و باورهای ایران پیش از اسلام بیان می‌شود (تفضلی، ۱۳۷۹: ۱۷-۱۹).

این متن را «از جهت در برداشتن اندرز و حکم بسیار و توجه خاص به خرد می‌توان در عداد اندرزنامه‌ها به شمار آورد» (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۹۶). زمان تدوین آن را اواخر دوره ساسانی احتمالاً در زمان خسرو انوشیروان تخمین می‌زنند (همان: ۱۹۸). تفضلی در ۱۳۴۸ واژه‌نامه مینوی خرد و در ۱۳۵۴ ترجمه آن را به

چاپ رسانده است. در ۱۳۷۹ ترجمه جدیدی از وی به چاپ رسیده است (رجوع شود به منابع).

۱-۲- واژه‌سازی در زبانهای ایرانی

واژه‌سازی یکی از شاخه‌های صرف یا ساختواژه است. صرف، در کنار نحو و واج‌شناسی، دستور زبان را تشکیل می‌دهد.

صرف، عبارت است از بررسی چگونگی ترکیب شدن تکواژها با یکدیگر و ساخته شدن واژه به عبارت دیگر، بررسی ساختار درونی واژه را صرف یا ساختواژه می‌گویند (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۷) که خود دو شاخه دارد: تصریف و واژه‌سازی. در تصریف، «از یک واژه قاموسی مشخص تمام صورت کلمه‌های آن که بسته به جایگاه نحوی‌شان با یکدیگر متفاوت هستند، زاینده می‌شوند؛ برای مثال از واژه قاموسی «پختن»... صورت کلمه‌های زیر به دست می‌آید: می‌پزم، می‌پزی، می‌پزد، و غیره؛ پختم، پختی، پخت و غیره» (همان: ۱۴)؛ اما وظیفه واژه‌سازی، ساختن واژه‌های قاموسی جدید است (همان) مثلاً با فرایند ترکیب، از «کتاب» و «خانه» واژه «کتابخانه» ساخته می‌شود یا با فرایند اشتقاق، با افزودن پسوند «-ی» به «ایران» واژه «ایرانی» ساخته می‌شود.

در زبانهای ایرانی، واژه‌ها از نظر ساختمانی به چهار نوع تقسیم می‌شوند: بسیط، مشتق، مرکب و عبارت. در زیر، تعریف هر یک از این انواع ساختمانی با مثال آورده می‌شود:

بسیط: واژه‌ای است که تنها از یک تکواژ آزاد تشکیل می‌شود. مانند: بلند، خوب، خانه، کتاب.

مشتق: واژه‌ای است که از طریق فرایند اشتقاق، یعنی افزودن یک‌وند اشتقاقی ساخته می‌شود. مانند: «بلندی» از «بلند» و پسوند «-ی» و «خانگی» از «خانه» و «-ی».

مرکب: واژه‌ای است که از دو تکواژ آزاد تشکیل می‌شود مانند «کتابخانه» از «کتاب» و «خانه».

عبارت: واژه‌ای است که حداقل از سه جزء تشکیل می‌شود که یکی از آنها حرف اضافه است. مانند: «از کار افتاده»، «سر به فلک کشیده».

هر یک از این انواع خود دارای گونه‌های مختلف است؛ واژه‌های بسیط بر اساس منشأشان به چند دسته تقسیم می‌شوند، واژه‌های مشتق بر اساس نوع وند اشتقاقی، اعم از پیشوند و پسوند، به دو دسته مشتق پیشوندی و پسوندی تقسیم می‌شوند. علاوه بر این، هر وند اشتقاقی می‌تواند نقش و کاربردهای گوناگونی داشته باشد و می‌تواند واژه‌هایی با انواع دستوری مختلف بسازد. واژه‌های مرکب نیز بر اساس وجود یا عدم وجود رابطه نحوی بین دو جزء ترکیب، به دو دسته وابسته و آزاد تقسیم‌بندی می‌شوند. در این دو دسته اخیر نیز، کلمات بر اساس نوع دستوری هر یک از دو جزء ترکیب، و نوع دستوری حاصل ترکیب، تنوع و گوناگونی بسیاری دیده می‌شود.

۱-۳- پیشینه تحقیق

ابوالقاسمی در «دستور تاریخی زبان فارسی»، در فصلی جداگانه که به واژه-سازی در زبانهای ایرانی اختصاص دارد، این مقوله را در سه دوره شامل: ایرانی باستان، ایرانی میانه غربی و فارسی دری بررسی کرده است. در این اثر ضمن بیان قواعد واژه‌سازی در هر دوره، مقایسه‌ای نیز بین این سه دوره انجام شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۳۰۴-۳۵۷).

مقاله حاضر نیز تلاشی است در جهت شناخت بیشتر واژه‌سازی در زبان‌های ایرانی؛ با این تفاوت که دامنه کار در آن به دوره میانه و آن هم یک متن خاص متعلق به این دوره محدود شده است؛ علاوه بر این از بین مقولات شش‌گانه دستوری، تنها دو مقوله اسم و صفت، و از بین انواع چهارگانه ساختمانی فقط نوع بسیط و مشتق برگزیده شده است. این کار با این فرض صورت گرفته است که چنانچه هر یک از متون ایرانی به تنهایی از نظر واژه‌سازی بررسی دقیق شود، علاوه بر کلیات شناخته شده در کتب دستور، نکات جدیدی اعم از وجود الگوهای خاص ساخت واژه، وجود کاربردهای نادر از وندهای اشتقاقی یا حتی

وجود وندهای جدید کشف می‌شود و در نهایت می‌توان به دیدی کاملتر و دقیق‌تر نسبت به مبحث واژه‌سازی در زبانهای ایرانی دست یافت.

۲- اسم‌ها و صفت‌های بسیط و مشتق در مینوی خرد

در زیر، اسم‌ها و صفت‌های متن در دو گروه بسیط و مشتق آورده می‌شوند. واژه‌های بسیط بر اساس منشأشان به سه دسته و واژه‌های مشتق بر اساس نوع وند اشتقاقی، اعم از پیشوند و پسوند به دو دسته تقسیم می‌شوند. در هر مورد الگوهای مختلف ساخت واژه استخراج شده و با ذکر نمونه‌هایی ارائه شده است:

۲-۱- اسمها و صفت‌های بسیط

برای اسم‌ها و صفت‌های بسیط فارسی میانه دو منشأ ذکر کرده‌اند: یا در اصل اسم و صفتند، و یا ماده‌های فعلند که به عنوان اسم و صفت به کار رفته‌اند (ابوالقاسمی: ۱۳۸۷: ۳۱۶). در مینوی خرد علاوه بر این دو، گونه‌ای دیگر نیز دیده می‌شود؛ حروف اضافه و پیشوندها نیز تغییر مقوله داده به عنوان اسم و صفت به کار رفته‌اند.

۱) اسم‌ها و صفت‌هایی که در اصل اسم و صفتند. مثال:

الف) صفت: **ajgahān** «تنبل، کاهل»، **frārōn** «خوب، نیک»، **awērān** «ویران».

ب) اسم: **arešk** «رشک»، **hāmīn** «تابستان»، **wizīr** «داوری، حکم».

۲) اسمها و صفت‌هایی که در اصل ماده فعلند.

الف) اسم‌هایی که در اصل ماده مضارعند:

اسم	ماده مضارع	مصدر
warz : «برز»	warz-	warzīdan
زراعت		«ورزیدن»
appar : «دزدی»	appar-	appurdan
		«دزدیدن»
frēb : «فریب»	frēb-	frēftan : «فریفتن»

۶ / اسم‌ها و صفت‌های بسیط و مشتق در...

framōšīdan «فراموش کردن»	framōš-	:framōš «فراموش»
:passandīdan «پسندیدن»	passand-	:passand «پسند»
:bastan «بستن»	band-	:band «دلبستگی»
:paywastan «پیوستن»	paywand-	:paywand «پیوند، فرزندی»
:pahrēxtan «پرهیز کردن»	pahrēz-	:pahrēz «پرهیز»
:āmārdan «آماردن»	āmār-	:āmār «آمار، حساب»
:hambārdan «انبار کردن»	hambār-	:hambār «انبار»
:ōšmurdan «شمردن»	:ōšmār- «شمار»	:ōšmār «شمار» ^۱

ب) اسمهایی که در اصل ماده ماضی‌اند:

اسم ماده ماضی مصدر

:baxtan «بخشش» کردن؛ مقرر کردن ^۲	baxt-	:baxt «بخت»
ماده‌های ماضی فعل پیشوندی هم، به عنوان اسم به کار می‌رود؛ مثال:		
مصدر	ماده ماضی	اسم
abar māndan	abar-mānd-	:abar-mānd
		«ارث، میراث»
frā būdan	frā-būd-	:frā-būd «افراط»

frōd māndan

frōd-mānd-

:frōd-mānd

«قصور، کاستی، خطا»

ج) صفت‌هایی که در اصل ماده ماضی‌اند. این صفتها یا صفت فاعلی گذشته یا صفت مفعولی گذشته‌اند.^۳

مصدر

ماده ماضی

صفت

bēšīdan «آزردن».

bēšīd-

bēšīd: «آزرده»

رنجیده»

widardan

widard-

:widard

«گذشتن، مردن»

گذشته، از میان رفته»

uzīdan «خارج

uzīd-

uzīd: «از دست

شدن، دور رفتن»

رفته، گذشته»

۳) صفت‌هایی که در اصل پیشوند و حرف اضافه‌اند. مثال:

abar: «بالا» در **abar-tar**: صفت تفضیلی «برتر، بالاتر». **abar** در اصل

پیشوند: «بر».

duš: «بد» در **duš-tar**: صفت تفضیلی «بدتر». **duš** در اصل پیشوند: «بد».

abāg: «همراه» در **abāg-ih**: اسم معنا «همراهی، کمک». **abāg** در اصل

حرف اضافه «با».

۲-۲- اسم‌ها و صفت‌های مشتق

واژه‌های مشتق به دو دسته مشتق پیشوندی و مشتق پسوندی تقسیم می‌شوند. در زیر، همه پیشوندها و پسوندهای مینوی خرد با ذکر نقش و کاربرد و مثال آورده می‌شود:

۲-۲-۱- مشتق‌های پیشوندی

(۱) **an- a-** (ایرانی باستان **-a, -an, -ana**): برای منفی کردن به کار می‌رود و

کاربردهای زیر را دارد:

الف) از اسم صفت می‌سازد. مثال:

a-petyārag: «بی‌پتیاره، بدون آفت»، **petyārag** اسم «بدی، آفت، پتیاره»؛ **a-pōhišn**: «بی‌زوال»، **pōhišn** اسم «پوسیدگی، زوال»؛ **a-sēj**: «بی‌خطر»، **sēj** اسم «سیج (سختی)، خطر»؛ **an-ummēd**: «ناامید»، **ummēd** اسم «امید»؛ **anispās** «ناسپاس»، **spās** اسم «سپاس»^۴.

ب) به صفت افزوده می‌شود و تغییری در آن ایجاد نمی‌کند:

an-hangōšid-ag: «بی‌مانند»، **hangōšid-ag** صفت «شبهه، مانند»؛ **a-pattūg**: «ناشکیبا»، **pattūg** صفت «شکیبا»؛ **a-xwaš**: «ناشادا»، **xwaš** صفت «خوش»؛ **a-xwēškār**: «وظیفه‌شناس»، **xwēškār** صفت «خویشکار، وظیفه‌شناس».

ج) از اسم، اسم می‌سازد. مثال:

an-āštih: اسم «دشمنی، ناآشتی» از **āštih** اسم «آشتی، توافق».

د) از ماده مضارع صفت فاعلی می‌سازد و از ماده ماضی که خود صفت مفعولی گذشته است صفت مفعولی گذشته می‌سازد. مثال:

a-dān: صفت فاعلی «نادان»، **dān-** ماده مضارع **dānistan** «دانستن»؛ **a-kard**: صفت مفعولی گذشته «ناکرده»، **kard-** ماده ماضی **kardan** «کردن، ساختن»؛ **a-warzīd**: صفت مفعولی گذشته «کشت نشده»، **warzīd-** ماده ماضی **warzīdan** «ورزیدن، کشتن».

۲) **abar-** (ایرانی باستان **upari-**): **بر**. برای ساختن صفت از اسم به کار

می‌رود:

abar-tan: صفت «مغرور، خودپسند» از **abar-** و **tan** اسم «تن».

۳) **abē-** (ایرانی باستان **apa-**): **بی**. برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛

مثال:

abē-must: «بی‌گلایه، خرسند»، **must** اسم «گلایه، شکوه»؛ **abē-**

mizag: «بی‌مزه»، **mizag** اسم «مزه»؛ **abē-bar**: «بی‌بر، بی‌ثمر»، **bar** اسم

«بر، میوه».

۴) **duš-** (ایرانی باستان **duš-**): **بد**.

الف) برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال:

duš-menišn: «بداندیشه»، **menišn** اسم مصدر «منش، اندیشه»؛
duš-farrag: «بدبخت»، **farrag** اسم «فره».

ب) به اسم و صفت افزوده می‌شود و آن را منفی می‌کند:

duš-kanig: «کنیز زشت»، **kanig** اسم «کنیز، دختر»؛ **duš-humat**:
«اندیشه بد»، **humat** اسم «اندیشه نیک»؛

duš-āgāh: «دژ آگاه، نادان»، **āgāh** صفت «آگاه»؛ **duš-dānāg**:
«نادان»، **dānāg** صفت «دانا».

ه) **ham-** (ایرانی باستان **hama-**): **هم**. در ساختن صفت از اسم به کار
می‌رود؛ مثال:

ham-gōhr: «هم گوهر، دارای جوهر مشترک»، **gōhr** اسم «گوهر»؛
ham-ayār: «هم یار، دوست»، **ayār** اسم «یار، دوست»؛ **ham-**:
paywand «هم پیوند، خویشاوند»، **paywand** اسم «پیوند».

در مورد زیر از ماده مضارع صفت فاعلی ساخته‌است:

ham-purs: «همپرس، مشاور»، **purs-** ماده مضارع **pursīdan**:
«پرسیدن».

۶) **hu-** (ایرانی باستان **hu-**): **خوب**.

الف) برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال:

hu-ramag: «نیک‌رمه»، **ramag** اسم «رمه»؛ **hu-ēwāz**: «خوش
سخن»، **ēwāz** اسم «سخن، کلام»؛ **hu-čīhr**: «نیکو، خوب چهر»، **čīhr** اسم
«چهره».

ب) از ماده فعل صفت می‌سازد:

hu-rust: «خوب‌رسته، زیبا»، **rust-** ماده ماضی **rustan** «رُستن»؛ **hu-**:
tuxš: «ماهر، صنعتگر»، **tuxš-** ماده مضارع **tuxšīdan** «تخشیدن، کوشیدن».

۷) **pad-** (بازمانده ایرانی باستان **pati-**): **صاحب**. از اسم، صفت می
سازد؛ مثال:

pad-gōhr: «باگوهر، از نژاد خوب»، اسم **gōhr** «گوهر»؛ **pad-nērōg**: «بانپرو، نیرومند»، اسم **nērōg** «نیرو»؛ **pad-niger-išn**: «بانگرش، بادقت»، اسم مصدر «نگرش»؛ **pad-petīt**: «توبه‌کار»، اسم **petīt** «توبه»؛ **pad-zyān**: «بازیان، زیان‌رسان»، اسم **zyān** «زیان».

در مورد زیر از ماده مضارع صفت ساخته‌است:

pad-wizē/in: «گزیده»، **wizē/in** ماده مضارع **wizīdan**: «برگزیدن».

۸) **pād-** (بازمانده ایرانی باستان **-pāti**): **ضد**. از اسم، صفت می‌سازد:

pād-uzwān: «کتمان‌کننده»، اسم **uzwān** «زیان».

۲-۲-۲- مشتق‌های پسوندی

۱) **-ag** (ایرانی باستان **-aka**): موارد کاربرد این پسوند به شرح زیر است:

الف) به صفت افزوده می‌شود و در آن تغییری ایجاد نمی‌کند؛ مثال:

anōš-ag: «انوشه، بی‌مرگ، جاوید»، **anōš** صفت با همان معنی **-āškār**

ag: «آشکار»، **āškār** صفت با همان معنی.

ب) به اسم افزوده می‌شود و در آن تغییری ایجاد نمی‌کند؛ مثال:

ast-ag: «استخوان»، **ast** اسم با همان معنی؛ **ēwēn-ag**: «آیین، روش»،

ēwēn اسم با همان معنی؛ **uzēn-ag**: «هزینه»، **uzēn** اسم با همان معنی؛

wihān-ag: «بهانه، سبب»، **wihān** اسم با همان معنی؛ **wastar-ag**: «جامه،

بستر»، **wastar** اسم با همان معنی.

در مثال زیر معنی عوض شده است:

bun-ag: «بنه(خانه، مکان)؛ خیمه‌گاه»، **bun** اسم «بن، اساس».

ج) برای ساختن صفت از اسم؛ مثال:

stahm-ag: «ستمگر، قوی»، **stahm** اسم «ستم»؛ **tišn-ag**: «تشنه»، **tišn**

اسم «تشنگی»

د) برای ساختن اسم از صفت؛ مثال:

zard-ag: «زرده (تخم مرغ)»، **zard** صفت «زرد»؛ **rāst-ag**: «رسته،

روش، قاعده»، **rāst** صفت «راست».

۵) برای ساختن اسم از ماده مضارع؛ مثال:

abespār-ag: «سپرده»، **abespār-** ماده مضارع **abespārdan**:
 «سپردن»؛ **wihēz-ag**: «حرکت، پیشروی، گردش»، **wihēz-** ماده مضارع
wihistan*: «حرکت کردن، پیشروی کردن»؛ **wider-ag**: «گذر، راه»،
wider- ماده مضارع **widardan**: «گذشتن، عبور کردن».^۵
 (و) برای ساختن صفت مفعولی گذشته از ماده ماضی متعدی و صفت فاعلی
 گذشته از ماده ماضی لازم؛ مثال:

āyišt-ag: «آغشته، آلوده»، **āyišt-** ماده ماضی **āyištan**: «آغشتن»؛
frēft-ag: «فریفته»، **frēft-** ماده ماضی **frēftan**: «فریفتن»؛ **wift-ag**:
 «مفعول (عمل لواط)»، **wift-** ماده ماضی **wiftan**: «فریفتن»؛ **widard-ag**:
 «گذشته، سابق»، **widard-** ماده ماضی **widardan**: «گذشتن».

(ز) برای ساختن اسم از عدد اصلی:

hazār-ag: «هزاره»، **hazār** عدد اصلی «هزار».

(ح) برای ساختن صفت نسبی از اسم:

Ērān-ag: «ایرانی، آریایی»، **Ērān** «ایران».

(۲) **āg-** (ایرانی باستان-āka-): موارد کاربرد این پسوند به شرح زیر است:

الف) برای ساختن صفت فاعلی از ماده مضارع؛ مثال:

brēhēn-āg: «تعیین کننده سرنوشت، مقدر کننده»، **brēhēn-** ماده
 مضارع **brēhēnīdan**: «مقدر کردن»؛ **raw-āg**: «روا، رایج»، **raw-** ماده
 مضارع **raftan**: «رفتن»؛ **rāyēn-āg**: «رهبر، مدبر، ترتیب دهنده»، **rāyēn-**
 ماده مضارع **rāyēnīdan**: «رهبری کردن، ترتیب دادن»؛ **sōz-āg**: «سوزنده،
 سوزان»، **sōz-** ماده مضارع **sōxtan**: «سوختن»؛ **tuxš-āg**: «تخشاش، کوشا»،
tuxš- ماده مضارع **tuxšīdan**: «تخشیدن، کوشیدن».

ب) برای ساختن صفت از صفت:

jud-āg: «جدا» از **jud** صفت «جدا، متفاوت».

ج) برای ساختن اسم از صفت؛ مثال:

۱۲ / اسم‌ها و صفت‌های بسیط و مشتق در...

garm-āg: «گرما» از **garm** صفت «گرم»؛ **sarm-āg**: (در اصل^۶ **sardāg**) «سرما»، **sard**: صفت «سرد».

ak (۳) - (ایرانی باستان **-aka**): برای ساختن مصغر به کار می‌رود؛

andak: «اندک، کم»، **and**: «اند، چند».

an (۴) - (ایرانی باستان **-ana**): برای ساختن اسم از مادهٔ مضارع به کار می‌رود؛

مثال:

xwar-an: «میهمانی، ضیافت»، **xwar-** مادهٔ مضارع **xwardan**:

«خوردن»؛ **paymōz-an**: «جامه، لباس»، **paymōz-** مادهٔ مضارع

paymōxtan: «پوشیدن».

an (۵) - (ایرانی باستان **-tanai**): برای ساختن مصدر از مادهٔ ماضی به کار

می‌رود؛ مثال:

wēxt-an: «بیختن»، **wēxt-** مادهٔ ماضی؛ **xward-an**: «خوردن»،

xward- مادهٔ ماضی.

andag/-endag (۶) - (ایرانی باستان **-ant-aka***): از مادهٔ مضارع صفت

فاعلی می‌سازد؛ مثال:

bār-andag: «بارنده»، **bār-** شکل دیگر **wār-** مادهٔ مضارع

wāridan: «باریدن»؛ **waxš-endag**: «سوزان، درخشان»، **waxš-** مادهٔ

مضارع **waxšīdan**: «درخشیدن»؛ **wāy-endag**: «پرنده، پرواز کننده»،

wāy- مادهٔ مضارع **wāyīdan**: «پرواز کردن»؛ **šāy-endag**: «شایان،

شایسته»، **šāy-** مادهٔ مضارع **šāyistan**: «شایستن».

ān (۷) - (ایرانی باستان **-ana**): برای ساختن اسم مکان و زمان و صفت نسبی

از اسم به کار می‌رود؛

مثال برای اسم مکان:

axw-ān: «هستی، وجود، جهان»، **axw** با همان معنی؛ **mēnōg-ān**:

«جهان مینوی، جهان دیگر»، **mēnōg** «مینو، وجود غیرمادی»؛ **hamēstag-**

ān: «همستگان، اعراف، طبقهٔ میان بهشت و جهنم»، **hamēst(ag)** صفت

«کسی که کارهای خوب و بدش برابر است».

مثال برای اسم زمان:

āb/fsāl-ān: «آبسالان (بهاران)»، **āb/fsāl** اسم «آبسال (بهار)»؛ **rōz-šab-ān**: «شبانروز»، **rōz** اسم «روز»، **šab** اسم «شب»؛ **rōz-ag-šab-ān**: «شبانروز»، **rōz** اسم «روز»، **ag** پسوند «-ه» و **šab** اسم «شب».

مثال برای صفت نسبی:

mēnōg-ān: «مینوی، معنوی»، **mēnōg** اسم «مینو، وجود غیرمادی»؛ **gētīg-ān**: «مادی، جهانی»، **gētīg** اسم «گیتی، جهان»؛ **Spitām-ān**: «سپیتامان، منسوب به سپیتمه»، **spitama** اسم خاص «سپیتمه».

۸- **ān**: از ماده مضارع، اسم می سازد:

wār-ān: اسم «باران»، **wār** ماده مضارع **wārīdan**: «باریدن».

۹- **ān**: از صفت، صفت می سازد:

ābād-ān: صفت «آبادان، آباد، مزروع» از **ābād** صفت «آباد» و **ān**.

۱۰- **ān**: از ماده مضارع، صفت فاعلی می سازد؛ مثال:

drāy-ān: «هرزه گوینان»، **drāy** ماده مضارع **drāyīdan**: «گفتن (هریمنی)»؛ **arz-ān**: «ارزنده، ارزشمند»، **arz** ماده مضارع **arzdīdan**: «ارزیدن».

۱۱- **ānag**: از عدد و اسم، صفت می سازد؛ مثال:

ek-ānag: صفت «یگانه، باوفا»، از **ek** عدد «یک»؛ **spinj-ānag**: «مهمان نواز»، **spinj** شکل دیگر **aspinj** اسم «میهمان».

۱۲- **ār**: (ایرانی باستان **-tar**) برای ساختن صفت فاعلی از ماده ماضی به

کار می رود؛ مثال:

bōxt-ār: «نجات دهنده»، **bōxt** ماده ماضی **bōxtan**: «بختن، نجات دادن»؛ **kard-ār**: «کننده»، **kard** ماده ماضی **kardan**: «کردن»؛ **dāšt-ār**: «مراقب، نگاه دارنده»، **dāšt** ماده ماضی **dāštan**: «داشتن»؛ **xwēšēnīd-ār**: «دارنده، مالک»، **xwēšēnīd** ماده ماضی **xwēšēnīdan**: «از آن خویش کردن»؛ **mad-ār**: «آینده، حرکت کننده»، **mad** ماده ماضی

madan: «آمدن»؛ **murnjēnīd-ār** «نابود کننده، میراننده»،
murnjēnīd- ماده ماضی **murnjēnīdan**: «میراندن»؛ **wizīd-ār**:
 «گزیننده»، **wizīd-** ماده ماضی **wizīdan**: «گزیدن»؛ **pahrēxt-ār**: «پرهیز
 کننده»، **pahrēxt-** ماده ماضی **pahrēxtan**: «پرهیز کردن»؛ **pursīd-ār**:
 «پرسش کننده»، **pursīd-** ماده ماضی **pursīdan**: «پرسیدن»؛ **rāmēnīd-**
ār: «آرامش بخش»، **rāmēnīd-** ماده ماضی **rāmēnīdan**: «آرامش
 بخشیدن».

در مورد زیر این پسوند به ماده مضارع متصل شده است:

parist-ār: «پرستار»، **parist-** ماده مضارع **paristīdan**: «پرستیدن».

در دو مورد پیدا شده در متن این پسوند به بن ماضی فعل پیشوندی وصل شده

و صفت فاعلی ساخته است:

abāz-dāšt-ār: «باز دارنده» از مصدر **abāz dāštan** «باز داشتن»؛

frāz-wizīd-ār: «گزیننده» از مصدر **frāz-wizīdan** «فراز گزیدن».

(۱۳) **-āwand** (ایرانی باستان **-vant**) برای ساختن صفت از اسم به کار

می رود^۹ اما در این متن این پسوند به ماده مضارع متصل شده و صفت ساخته

است: همچنین در یک مورد به ضمیر مشترک متصل شده و اسم ساخته است؛

مثال:

abaxšāy-āwand: «بخشنده، رحیم»، **abaxšāy-** ماده مضارع

abaxšāyīdan: «بخشودن».

xwēš-āwand: «خویشاوند»، **xwēš-** ضمیر مشترک «خویش».

(۱۴) **-āy** (ایرانی باستان **-tāt**) از صفت، اسم می سازد:

pahn-āy: «پهنا، فراخی»، **pahn** صفت «پهن».

(۱۵) **-bed/-bad** (ایرانی باستان **pati**): **صاحب**. برای ساختن صفت از

اسم به کار می رود:

Spāh-bed/spāh-bad: «سپهبد، سپاهبد، فرمانده»، **spāh** «سپاه».

(۱۶) **-bān** (ایرانی باستان **pāna**): **نگهبان**. از اسم، صفت می سازد:

pušti-bān: «پشتیان»، **pušt** «پشت؛ پستی، حمایت».^{۱۰}

۱۷) **-ēn** (ایرانی باستان **-aina**): در موارد زیر کاربرد دارد:

الف) از اسم ذات صفت نسبی می‌سازد:

šīr-ēn: «شیرین»، **šīr** اسم ذات «شیر»؛ **sēm-ēn**: «سیمین»، **sēm** اسم ذات «سیم، نقره».

ب) از اسم معنا صفت می‌سازد:

arešk-ēn: «رشک برنده، حسود»، **arešk** اسم معنا «رشک، حسد»؛
xēšm-ēn: «خشمین»، **xēšm** اسم معنا «خشم».

در مورد زیر به قید افزوده شده است:

pas-ēn: «پسین» از **pas** قید «پس».

۱۸) **-gar/-kar** (ایرانی باستان **-kara**): **کننده**. از اسم معنا، صفت می‌-

سازد؛ مثال:

afsōs-gar: «افسوسگر، ریشخند کننده»، **afsōs** اسم «افسوس (تمسخر)، مسخره»؛ **yazišn-gar**: صفت «پرستش کننده»، **yazišn** اسم مصدر «پرستش، یزش»؛ **kirbak-kar**: «کرفه‌گر، ثواب‌کار»، **kirbak** شکل دیگر **kirbag** اسم «کرفه، ثواب»؛ **wizend-gar**: «گزند رسان»، **wizend** اسم «گزند».

در مورد زیر به صفت افزوده شده و صفت ساخته است:

pērōz-gar: «پیروزگر»، **pērōz** صفت «پیروز».

۱۹) **-gār** (ایرانی باستان **-kāra**): **کار، عمل**. از اسم، صفت می‌سازد؛

مثال:

zyān-gār: «زیانکار»، **zyān** اسم «زیان»؛ **wināh-gār**: «گناهکار»، **wināh** اسم «گناه».

در مثال زیر این پسوند از ماده ماضی صفت ساخته است:

kard-a-gār: «نیرومند، صاحب قدرت، توانا» از **kard** ماده ماضی

kardan: «کردن، انجام دادن» و **-gār**.^{۱۱}

۲۰) **-gēn**: برای ساختن صفت از اسم معنا به کار می‌رود؛ مثال:

bīm-gēn: «بیمگین، وحشتناک» از **bīm** اسم «بیم، وحشت»؛ **xēšm-gēn**: «خشمگین»، **xēšm** اسم «خشم»؛ **sahm-gēn**: «سهمگین»، **sahm** اسم «سهم، هراس»؛ **šarm-gēn**: «شرمگین»، **šarm** اسم «شرم».

(۲۱) **-īg/-īk** (ایرانی باستان ***-i+ka**) برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال:

abzōn-īg: «افزاینده، فراوان» از **abzōn** اسم «افزایش، رشد»؛ **burzišn-īg**: «ستودنی»، **burz-išn** اسم مصدر «ستایش»؛ **petīt-īg**: «توبه-کار»، **petīt** اسم «توبه»؛ **āb-īg**: «آبی»، **āb** اسم «آب»؛ **zand-īk**: «زندیق، مانوی»، **zand** اسم «زند، دانش، مکتب مذهبی»؛ **xwarišn-īg**: «خوردنی»، **xwar-išn** اسم مصدر «خورش، خوراک»؛ **paymān-īg**: «میان‌ه رو، معتدل»، **paymān** اسم «پیمان»؛ **āzarm-īg**: «آزرمی، محترم»، **āzarm** اسم «آزرم، احترام»؛ **tag-īg**: «چابک، قوی، دلیر»، **tag** اسم «تک، حمله»؛ **čim-īg**: «منطقی، موجه»، **čim** اسم «علت، قصد».

در موارد زیر از صفت، صفت ساخته‌است:

arzān-īg: «شایسته، ارزانی (مستحق)»، **arz-ān** صفت «ارزنده، ارزشمند»؛ **tārīk/g**: «تاریک»، **tār** صفت «تار، تاریک»؛ **Hrōmāy-īg**: «رومی، بیزانسی»، **Hrōm-āy** صفت نسبی «رومی».

(۲۲) **-īh** (ایرانی باستان **-ya+ -θwa/ā**) برای ساختن اسم معنا از صفت و اسم به کار می‌رود؛ مثال:

awestwār-īh: «استواری»، **awestwār** صفت «استوار»؛ **ahlamōy-īh**: «بدعت‌گذاری»، **ahlamōy** صفت «آشموغ، بدعت‌گذار»؛ **ayār-īh**: «یاری، دوستی»، **ayār** اسم «یار، دوست»؛ **mardōm-īh**: «مردمی»، **mardōm** اسم «مردم»؛

در موارد زیر با اسم افزوده شده و تغییری در آن ایجاد نکرده است:

abaxšāyišn-īh: «بخشایش، آمرزش، رحم»، **abaxšāyišn** اسم با همان معنی؛ **afsōs-īh**: «افسوس (ریسختند)»، **afsōs** اسم با همان معنی؛ **marg-īh**: «مرگ»، **marg** اسم با همان معنی.

در موارد زیر به حرف اضافه و قید متصل شده، اسم ساخته؛ مثال:

abāg-īh: «کمک، همراهی»، **abāg** حرف اضافه «با» که تغییر مقوله داده، صفت شده «یار، یاور» (رک ۱-۲-); **čiyōn-īh**: «چگونگی»، **čiyōn** قید «چگونه»؛ **abdom-īh**: «سرانجام، عاقبت»، **abdom** قید با همان معنی.

در مورد زیر به ماده ماضی افزوده شده، اسم ساخته است:

abāyīd-īh: «آرزو، میل»، **abāyīd** ماده ماضی **abāyīdan**: لازم

بودن، بایسته بودن».

(۲۳) **-īhā**: برای ساختن قید حالت از صفت به کار می‌رود؛ مثال:

anaspās-īhā: «ناسپاسانه»، **anaspās** صفت «ناسپاس»؛ **-anāzarm-**

īhā: «با بی‌آزمی، با رسوایی»، **anāzarm** صفت «بی‌آبرو، رسوا، بی‌آزم»؛

akāmagōmand-īhā: «با بی‌میلی، بانارضایتی»، **akāmagōmand**

صفت «بی‌میل، ناراضی»؛ **anāgāh-īhā**: «ناآگاهانه»، **an-āgāh** صفت

«ناآگاه»؛ **burzwāng-īhā**: «با صدای بلند»، **burzwāng** صفت «بلند صدا،

دارای صدای بلند»؛ **lābakkar-īhā**: «لابه‌گرانه، بالابه‌گری»، **-lābak-**

kar صفت «لابه‌کننده»؛ **xwaddōšag-īhā**: «خودخواهانه»، **-xwad-dōš-**

ag صفت «خودخواه».

(۲۴) **-istān** (ایرانی باستان -stāna): **جا**. پسوند اسم زمان و مکان است:

tāb-istān: اسم زمان «تابستان»، **tāb** اسم «گرم»؛ **zam-istān**:

«زمستان»، اسم با همان معنی.^{۱۲}

(۲۵) **-išn** (ایرانی باستان -iš+na) و صورت دیگر آن **-iš** (ایرانی باستان

-iš + -θwa) برای ساختن اسم مصدر از ماده مضارع به کار می‌رود. مثال:

azbāy-išn: «نیایش»، **-azbāy-** ماده مضارع **azbāyīdan**: «نیایش

کردن»؛ **abēsīhēn-išn**: «خرابی، نابودی»، **-abēsīhēn-** ماده مضارع

abēsīhēn-īdan: «خراب کردن»؛ **gōw-išn**: «گفتار»، **-gōw-** ماده مضارع

guftan: «گفتن»؛ **hammōz-išn**: «آموزش»، **-hammōz-** ماده مضارع

hammōxtan: «آموختن»؛ **men-išn**: «منش، اندیشه، خوی»، **-men-** ماده

مضارع **menīdan**: «انديشیدن»؛ **mān-išt**: «اقامت، مسکن»، -mān ماده
مضارع **māndan**: «ماندن».

در موارد زیر از اسم، اسم ساخته است:

bun-išt: «اساس، بنیاد، اصول»، **bun** اسم «بن، پایه، اساس»؛ **sēj-išn**:
«خطر»، **sēj** اسم «سختی».

(۲۶) **-ōmand** (ایرانی باستان **-mant**) برای ساختن صفت از اسم به کار
می‌رود؛ مثال:

kāmag-ōmand: «مشتاق، مایل»، **kāmag** اسم «کامه، هدف، آرزو»؛
arz-ōmand: «ارزشمند، ارجمند»، **arz** اسم «ارزش، ارج»؛ **abzār-ōmand**:
«ماهر، نیرومند، دارندهٔ افزار»، **abzār** اسم «مهارت، نیرو، ابزار»؛
bīm-ōmand: «بیمناک» **bīm** اسم «بیم»؛ **dānišn-ōmand**: «دانشمند»،
dān-išn اسم مصدر «دانش»؛ **wahr-ōmand**: «بهره مند»، **wahr** شکل
دیگر **bahr** اسم «بهر».

در مورد زیر **-mand** به جای **-ōmand** آمده است:^{۱۳}

sūd-mand: «سودمند»، **sūd** اسم «سود، منفعت».

(۲۷) **-īzag**: پسوند تصغیر است.

gyāh-īzag: «گیاه کوچک»، **gyāh** اسم «گیاه».^{۱۴}

(۲۸) **-um** (ایرانی باستان **-ma**) برای ساختن عدد ترتیبی از عدد اصلی به
کار می‌رود؛ مثال:

čahār-um: «چهارم» از **čahār** عدد اصلی «چهار» و **-um**.

(۲۹) **-war** (ایرانی باستان **-bara**): «دارنده». برای ساختن صفت از اسم به
کار می‌رود؛ مثال:

āz-war: «آزور، حریص»، **āz** اسم «آز، حرص»؛ **gyān-war**: «جانور»،
gyān اسم «جان»؛ **mizd-war**: «مزدور»، **mizd** اسم «مزد»؛ **mādag-war**:
«اساسی، مخصوص، مهم»، **mādag** اسم «ماده، مایه»؛ **srū-war**:
«شاخدار»، **srū** اسم «شاخ».

۳۰) **-yār** (بازمانده ایرانی باستان *dāra*): **دارنده**. از اسم، صفت می‌سازد:

oš-yār: «هوشیار»، **oš** اسم «هوش».

۳۱) **-zār** (ایرانی باستان *čarna*): **محل حرکت کردن**. از اسم، اسم

مکان می‌سازد:

uzdēs-zār: «بتکده»، **uzdēs** اسم «بت».

۲-۳- واژه‌های خاص

در این متن واژه‌هایی یافت می‌شود که با قطعیت نمی‌توان ساخت آنها را مشخص کرد؛ برخی از این واژه‌های خاص قابل تجزیه به تکواژهای سازنده هستند؛ ولی کارکرد وند اشتقاقی در آنها کاملاً روشن نیست. برخی، قابل تجزیه به پایه و وند نیستند لذا باید بسیط محسوب شوند لیکن جزئی از این واژه‌ها به صورت وند و یا یک جزء مستقل اعم از اسم یا صفت یا ماده فعل به کار می‌رود؛ اما جزء دیگر ناشناخته است. در زیر موارد یافت شده از این دست می‌آید:

dēwēzagih: «دیوپرست». این واژه تنها در ترکیب

«دیوپرستی» آمده است از آنجا که **-ih** از صفت اسم معنا می‌سازد، می‌توان **dēwēzag** را یک صفت مستقل به معنی «دیوپرست» دانست. به قیاس با صفات فاعلی مرکب از اسم و ماده مضارع، **dēw-ēz** می‌تواند خود صفت فاعلی «دیوپرست» باشد. در این صورت **ag** پسوندی است که به صفت افزوده شده و در آن تغییری ایجاد نکرده است؛ از طرفی در واژه‌نامه مکنزی، مدخل مستقل **dōš-ag** «محبوب، عزیز» دیده می‌شود که از ماده مضارع و **ag** تشکیل شده و در این متن در ترکیب **xwaddōš-ag-ih** «خودخواهی» آمده است. به قیاس با آن، ممکن است بتوان **ēz-ag** را واژه‌ای مستقل گرفت که در آن **ag** از **-ēz**، شکل دیگر **-yaz**، ماده مضارع، صفت فاعلی ساخته است.

areškan: «رشکن، رشک برنده، حسود»، **arešk** «رشک، حسد» اسم

است. پسوند **-an** در کتابهای دستور ذکر نشده. نظیر این واژه، **rēman** «ریمن، پلید» است که جزء اول آن، **rēm** «ریم، چرک» است؛ همچنین، با توجه به واژه‌های

۲۰ / اسم‌ها و صفت‌های بسیط و مشتق در...

فارسی چرکین / چرکن، رشکن / رشکین و ریخن (ریخو، ریغو، صفت از ریخ، ریغ) می‌توان an- را شکل دیگر پسوند ēn- دانست.

wiguftag: صفت «متناقض». **guft-ag** «گفته»، صفت مفعولی گذشته است. wi شاید بازمانده wi- ایرانی باستان باشد.

čašmagāh: صفت «آشکار، رسوا». **čašmag** «نامی» صفت است. **-āh** شاید پسوندی که به صفت افزوده شده، در آن تغییری ایجاد نمی‌کند.

dilēr: صفت «دلیر». **dil** «دل» اسم است. ēr- شاید پسوند صفت ساز و احتمالاً صورتی از war- (پسوند دارندگی) باشد.

gōwizār: صفت «صریح، واضح، روشن، مفصل». شاید از **gōw** ماده مضارع **guftan** «گفتن» و **-izār** (؟) باشد.

wasyār قید «بسیار». **was** «بس، بسیار» قید است. **-yār** شاید پسوندی است که از قید، قید ساخته است.

mastōg: صفت «مست، بیهوش». **mast** صفت است با همان معنی لیکن -ōg به عنوان پسوند ذکر نشده است. با در نظر گرفتن دو واژه دیگر فارسی میانه **nēk** «نیک» و **nēk-ōg** «نیکو»، و **kirr-ōg** «صنعتگر» می‌توان نتیجه گرفت که -ōg پسوندی اشتقاقی بوده است.

tarāzūg: اسم «ترازو، کفه». **tarāz** «تراز» صفت است. **-ūg** می‌توانند پسوندی باشد که از صفت اسم ساخته است.

grāmīg: صفت «گرامی». **-īg** پسوند است اما **grām** واژه مستقلی نیست.^{۱۵}

Hrōmāy: صفت «رومی». **Hrōm** «روم، بیزانس» اسم است. **-āy** می‌تواند پسوند صفت نسبی باشد.^{۱۶}

kārzār: اسم مکان «(میدان) کارزار». **-zār** پسوند اسم مکان است؛ لیکن **kār** به معنای جنگ در واژه‌نامه‌های پهلوی نیامده.

dahibed: «دهبد». **-bed** پسوند است، اما **dahi** واژه مستقلی نیست. **dahibed** بازمانده **-dahyu.patay** باستان است.

۲-۴- نتیجه گیری

مینوی خرد، از نظر ساخت اشتقاقی واژه، ویژگی‌های خاصی دارد که آن را در مطالعات دستوری تاریخی، بویژه در موضوع ساخت اشتقاقی واژه، حائز اهمیت می‌سازد. از جمله موارد جدید واژه‌سازی که در این متن پیدا شده و در کتاب‌های دستور تاریخی به آن اشاره نشده‌است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ماده ماضی فعلهای پیشوندی می‌تواند اسم قرار گیرد. مانند: **abar-mānd**: «ارث، میراث»، **frā-būd**: «افراط»، **frōd-mānd**: «قصور، کاستی، خطا».

۲. پیشوند و حرف اضافه گاهی تغییر مقوله داده، در ترکیبات به عنوان صفت واقع می‌شود. مانند **abar**، **duš** و **abāg** در **abar-tar**: «برتر، بالاتر»، **duštar**: «بدتر»، **abāg-īh**: «همراهی، کمک».

۳. پیشوند **ham-** به ماده مضارع متصل و صفت می‌سازد. مانند: **ham-purs**: صفت «مشاور، همپرس»

۴. پیشوند **pad-** به ماده مضارع متصل و صفت می‌سازد: **pad-wizē/īn**: صفت «گزیده»

۵. این وندهای نازایا و کم بسامد در این متن دیده می‌شود: **-āy** در **Hrōm-āy**: «رومی»، **-āh** در **čašmag-āh**: صفت «آشکار، رسوا»، **-ēr** در **dil-ēr**: صفت «دلیر»، **-ōg** در **mast-ōg**: صفت «مست، بیهوش»، **-ūg** در **tarāz-ūg**: اسم «ترازو، کفه»، **-an** در **arešk-an**: صفت «رشکین، حسود».

کتاب‌های دستور تاریخی در بحث واژه‌سازی در زبان‌های ایرانی، بویژه در فارسی میانه، قواعد و الگوهای کلی حاکم بر واژه‌سازی را بیان کرده و این مبحث را به خوبی روشن ساخته و از این نظر بسیار حائز اهمیت است؛ اما نتایج حاصل از این پژوهش که در بالا آمد روشن می‌سازد که آن پژوهش‌ها، نتیجه بررسی دقیق همه متون فارسی میانه نیست؛ بلکه متونی خاص بررسی شده و بر اساس آن قواعد واژه‌سازی استخراج شده‌اند و چنانچه هر یک از متون، به‌طور جداگانه و مستقل،

تنها از نظر واژه‌سازی مطالعه شوند کمک شایانی به تکمیل مباحث دستوری مربوطه خواهد کرد.

یادداشت‌ها

۱. تنها در ترکیب *an-ōšmār* «بی‌شمار» آمده است.
۲. در مثالهای مذکور ماده فعل و اسم یکسان است؛ اما در همه موارد با قطعیت نمی‌توان گفت ماده فعل، اسم قرار گرفته است؛ به عنوان مثال *yašt* «اسم: یشت» از *√yaz-ti* است و *yašt-* «ماده ماضی» از *√yaz-ta* است که بر اثر تحولات آوایی به صورت یکسان در آمده‌اند.
۳. در این متن، مثالی برای ماده ماضی که صفت ساده قرار گرفته باشد، دیده نشد. مثال قابل ذکر از پهلوی اشکانی *gušād* «گشاد» است که در اصل ماده ماضی *gušādan* «گشادن» است (نقل از ابوالقاسمی: ۳۱۶).
۴. *a* قبل از صامت و *an* قبل از مصوت می‌آید. در *an-espās* و *an-hangōšīd-ag* استثناً *an* آمده. در مورد اول مصوت *e* افزوده شده است.
۵. *band-ag* «بنده» با توجه به ملاحظات تاریخی نمی‌تواند از این گونه باشد چون بازمانده *bandaka-* فارسی باستان است.
۶. به قیاس با *garm-āg* «گرما» *d* به *m* بدل شده است (ابوالقاسمی: ۱۳۸۷: ۳۲۷).
۷. فقط در ترکیب *drāy-ān-joy-išn* «کسی که موقع غذا خوردن حرف می‌زند» آمده.
۸. پسوند *-ār* برای ساختن اسم مصدر نیز به کار می‌رود که در این متن مثالی برای آن یافت نشد. مثال از سایر متون: *dīd-ār* «دیدار».
۹. برای این مورد، مثالی در متن یافت نشد. مثال از سایر متون: *hunar-āwand* «هنرمند».
۱۰. مصوت *ā* ظاهراً به علت قرار گرفتن سه صامت در کنار هم افزوده شده است.
۱۱. مصوت *a* ظاهراً به علت قرار گرفتن سه صامت در کنار هم افزوده شده است.
۱۲. افزوده شدن این پسوند به قیاس با *tābistān* بوده است.
۱۳. در فارسی دری نیز – مند جانشین *ōmand-* فارسی میانه شده است.

۱۴. در فارسی دری به صورت «-یزه/ -یچه و -یژه» رسیده است مانند: مشکیزه/ مشکيچه و نايژه.
۱۵. در برهان قاطع «گرام» صفت آمده است؛ بنابراین، به اعتبار آن می توان فرض کرد grām صفت بوده است.
۱۶. به شکل Hrōmāy-īg «رومی» هم می آید.

فهرست منابع

۱. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۷)، *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.
۲. تفضلی، احمد (۱۳۴۸)، *واژه نامه مینوی خرد*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۳. ----- (۱۳۷۹)، *مینوی خرد (ترجمه)*. تهران: انتشارات توس.
۴. ----- (۱۳۸۶)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: انتشارات سخن.
۵. خلف تبریزی، محمد بن حسین (۱۳۶۲) *برهان قاطع*، به اهتمام دکتر محمد معین. تهران: امیرکبیر.
۶. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷)، *لغت نامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. شیبانی فرد، فاطمه (۱۳۹۰)، *واژه سازی در فارسی میانه زردشتی بر اساس متن دادستان مینوی خرد*، پایان نامه کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان های باستانی، به راهنمایی محمد مطلبی. دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۸. طباطبائی، علاءالدین. (۱۳۷۶)، *فعل بسیط فارسی و واژه سازی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۹. مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۸۳)، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میر فخرایی. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
10. Annklesaria, T. D.(1913), *Danak-u mainyo-I khrad, Pahlavi, pazand and Sanskrit texts*, Bombay.